نمایش نقاشی های دادبه باقری

ذِهنَانسان

(سایگوزوئا)

Psychozoa

Solo Painting Exhibition of

Dadbeh Baqeri

به کوشش حمیدرضا کرمی

طراحی صدا: محمد نیک پور

۱۴۱ردیبهشت تا ۱۳خرداد ۱۳۱ 20 May - 3 June 2022 ساعت ۱۵ تا ۱۵



www.AsrGallery.com

کنارگذر میرزای شیرازی شمالی / کوچه دلاویز / پلاک ۱۸ / تلفن: ۸۸۷۱۱۵۵۳

<u>ذِهن انسان</u> سایگوزوئا)

Psychozoa



آن تصویر آشناکه با هر بار ایستادن مقابل آیینه در برابر چشم مان ظاهر می شود روشن ترین و بی واسطه ترین تصویریست که از «خود» در ذهن داریم. چنان بدیهی که لحظه ای در تعلق بی چون و چرایش به چیزی که همیشه آن را «خود»مان دانسته ایم تردید نمی کنیم. حتی فکر کردن به چنین مفهومی و یا تلاش برای به زبان آوردن آن به قصد گفتگو با دیگری بدون باور به وجود «خود» و به کار بردن واژه ای که معنای آن را حمل کند، غیرممکن به نظر می رسد. اما چه می شود اگر یکباره بدانیم که هیچ «خود»ی در کار نبوده و نیست؟ که همهٔ آنچه دربارهٔ آن می دانسته ایم و به آن نسبت می داده ایم ایدهٔ بی بنیادی بیش نبوده؟ نه! هیچ خودی در کارنیست. هیچکس هرگز خود نبوده و چنین چیزی نداشته! هیچ هسته ای به نام خود نداریم. دیوید هیوم و ارنست ماخ کاملاحق داشتند: خود یک توهم است! هیچ نوروساینتیستی تا به حال هیچ چیزی به عنوان خود در هیچ کجای مغز ما آدم ها پیدا نکرده است. بشر برای درک محسوسات و فهم مفاهیم و تجربهٔ احساسات به خود نیاز ندارد، بلکه همهٔ آنها به خودی خود اتفاق می افتند. خود چیزی نیست جز ایده ای در میان انبوهی از ایده های دیگر. توهمی، هرچند شاید ضروری، که به انسان حس خوشایند (و ناگزیر؟) داشتن ناظری در مغز را اعطا می کند. به همین سبب، همیشه تصویری از خود در ذهن داریم. تصویری که طرح آن در گذر زمان تغییر می کند، اما همیشه چون پوسته ای بر تن خود نشسته می ماند. این تصویرها از خود - که بی گفتگو بیش از همه در ترکیب چهره تجلی می کنند - تنها به مدد حافظه احضار می شوند. گویی نیروی لایزال حافظه است که می تواند این تصویرها را از هزارتوهای تنیده و تاریک گذشته بیرون کشد و به آگاهی اعزام کند. با این همه حتی کدام دستی می تواند تمام آن جلوه های جورواجو خود - یا دیگری - در گذر زمان را موبه مو تصویر کند؟ اگر به همهٔ آنچه بوده ایم و شده ایم فکر کنیم، تنها تصویرهایی را می بینیم و صحنه هایی را انتخاب می کنیم که بریده های عاطفی و آن های احساسی کوچکی بوده اند. به این ترتیب، آنچه در ذهن ساخته می شود بیشتر به صحنه های کوتاهی با ضرباهنگ تدوینی تند شبیه کلیّپ های موسیقی می بَرَد تا فیلمی یکدست با آهنگی آرام و منطقی. از قضا دادبه باقری، هنرمندی که من می شناسم، تجربهٔ منحصر به فردی از بازیابی و یادآوری تصویرهایی از این دست دارد. او در برهه ای از زندگی درمان هایی را از سر گذرانده که لازمهٔ آن تحریک دستگاه عصبی، و مشخصا مغز، با جریان های الکتریکی بوده اند. آنجه او از این تجربه ها به خاطر می آورد – و حالا دستمایهٔ کارهای درخشان او شده اند - پرتره های گنگ و از ریخت افتاده ای بوده اند که در اتمسفری اثیری یکی پس از دیگری با گذر از پیچ و تاب های تنگ و ناشناختهٔ ذهن پیش چشم ظاهر می شده اند و بعد در گردابی کِشَنده از آشوب رنگ ها فرو مي رفته اند. او حالابا كمك نرمي و شفافيت اُبرنگ و لغزندگي قلم مو، با رفتاري خودانگيخته و بيانگر، آن چهره ها را در كانون ترکیب بندی قاب ها بر سفیدی بستر کاغذی شان و در فضایی ایزوله بازسازی می کند. در تصویر کردن آنها هنرمند کژنمایی و اعوجاج پرترہ ها را تا مرز دگردیسی شان به رُخ های حیوانی پیش می برد تا تداعی قرابت آدمی با نیای تکاملی اش باشد و موقعیت استثنایی او را در مقام «ذهن انسان» (سایکوزُوئا/Psychozoa) به خاطر آورندهٔ روپابین یادآوری کند. ظهور و در هم حل شدن پشتِ هم و موسیقایی پرتره ها در ویدیویی که او ساخته بازآفرینی همان توالی پیدا و پنهان شدن پَس انگاره مانندهای شؤك القادر گذشته اند.

That familiar image that appears before our eyes each time we stand in front of a mirror is the brightest and most direct image we have of ourselves. It is so obvious that we do not hesitate for a moment it belongs to what we have always considered our (self.) It even seems impossible to think of such a concept or to try to utter it with the intention of talking about it to another without believing in the existence of ((self)) and using a word that carries its meaning. But what if we suddenly know that there is no «self» at work? That everything we know about it and attribute to it is nothing more than a baseless idea? No! There is no self at work. No one has ever been "self" and has never have such a thing like that! We have no nucleus named "self". David Hume and Ernst Mach were absolutely right: "self" is an illusion! No neuroscientist has ever found anything like "self" anywhere in our brains. Man does not need "self" to comprehend feelings and concepts and to experience emotions, but they all happen by themselves. The "self" is nothing more than an idea among a host of other ideas. An illusion, though perhaps necessary, that gives man the pleasant (and inevitable?) sense of having an observer in the brain. Because of this, we always have an image of "self" in our minds. An image whose appearance changes over time, but always covers its body like a shell. These images of "self" - which inevitably manifest themselves most in the form of the face - are summoned only by memory. As if it is the eternal force of memory that can pull these images out of the dark and intertwined labyrinths of the past and send them to consciousness. Yet even which artist hand can vividly and by details depict all various manifestations of the "self" - or the "other" - over time? If we think about all that we have been and become, we see only images and select scenes that were small emotional fragments. In this way, what is created in the mind is more like short scenes with a fast editing rhythm like music videos than a film with a calm and logical rhythm. Accordingly, Dadbeh Bagheri, the artist I know, has a unique experience of retrieving and recalling such images. At some points in his life, he underwent therapies that required stimulation of the nervous system, and specifically the brain, with electrical shock. What he remembers from these experiences - which have now become the subject matter of his brilliant works - have been vague and deformed portraits, which after passing through the narrow twists and turns of the mind, appear one after the other in an ethereal atmosphere and then sink into a vortex of chaos of colors. With the help of the watercolor softness and transparency and the slipperiness of his brush, now he recreates those figures in a spontaneous and expressive manner in the center of the compositions on the whiteness of paper and in an isolated space. In depicting them, the artist takes the distortion of portraits to the point of their metamorphosis to animal figures to evoke the affinity of human with their evolutionary ancestor

and to place them in an exceptional position as a dreamer, reminder creature known as Psychozoa. The sequential and musical emergence and disappearing of the portraits in the video art he has made are a re-creation of the same sequence of appearing and hiding of the shock-induced afterimages in the past.





















Untitled | 27 x 20 cm | WaterColor on CardBoard | 1.500.000 Toman











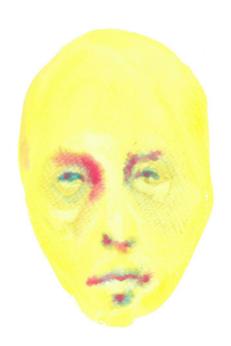




Untitled | 27 x 20 cm | WaterColor on CardBoard | 1.500.000 Toman











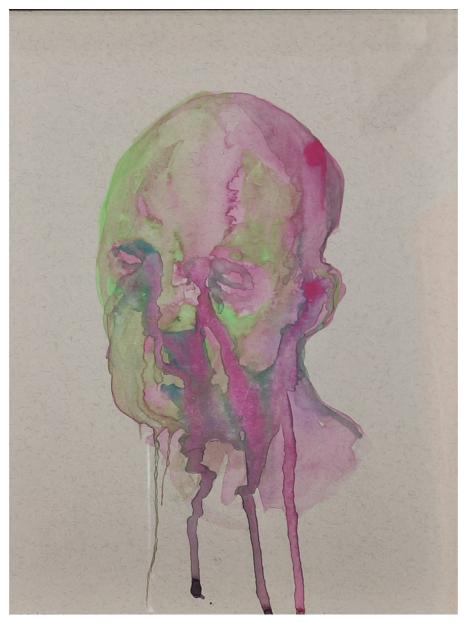
Untitled | 27 x 20 cm | WaterColor on CardBoard | 1.500.000 Toman



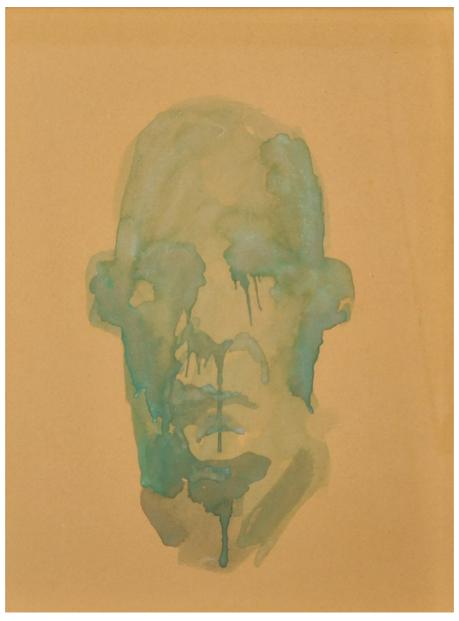








Untitled | 27 x 20 cm | WaterColor on CardBoard | 1.500.000 Toman



Untitled | 27 x 20 cm | WaterColor on CardBoard | 1.500.000 Toman

